

رؤوس مطالب

- محکم و مشابه
- همه آیات قرآن قابل فهم است
- آیات متشابه شده!!
- حکمت وجود آیات متشابه در قرآن
- مباحثی در باب تأویل
- علی (علیه السلام) برای تأویل قرآن مبارزه می‌کند
- نمونه‌هایی از تأویل نادرست
- این‌عربی و تأویل قرآن
- مباحثی در باب استواران در دانش (= الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)
- استدلال‌های فخر رازی و شیخ محمد عبده
- راسخان در علم، عالمان به تأویل قرآن: مستندات روایی
- آیا راسخان در علم، به علوم ویژه خدا هم آگاهی دارند؟
- راسخان در علم از نظر مفسران اهل سنت
- راسخان در علم از نظر مفسران شیعه
- تفسیر فخر رازی از مفهوم «أهل الذکر» و اشکالات آن
- دانش «راسخان در علم» اکتسابی نیست
- روایات مربوط به راسخان در علم
- مباحثی در باب شأن نزول

درآمد

آیه هفت سوره مبارکه آل عمران، از جمله آیاتی است که مفسران شیعه و اهل سنت در تفسیر برخی از فرازهای آن اختلاف نظر دارند. مفسران شیعه منظور از عبارت «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (= استواران در دانش)» را پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام می‌دانند. بر اساس مفاد آیه، این بزرگواران به تأویل قرآن علم دارند. در برابر، مفسران عامه بر این باورند که از تأویل متشابهات کسی جز خدا با خبر نیست. البته برخی از آنان می‌گویند تفسیر آیات متشابه را «راسخان در علم» می‌دانند؛ اما مصداق این مفهوم را عالمان و مفسران ذکر می‌کنند.

نگارنده در این نوشتار، به تجزیه و تحلیل این مطلب، به خصوص از منظر فخر رازی (متکلم، قرآن‌پژوه و مفسر نامور اهل سنت و جهان اسلام) در این باره پرداخته و در ادامه با استفاده از آیات قرآن و روایات منقول در کتب عامه، اثبات می‌کند که مصداق حقیقی «راسخان در علم» پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام می‌باشند و آن بزرگواران هستند که تأویل قرآن را می‌دانند.

محکم و متشابه

در باب معنای محکم و متشابه از سوی مفسران آرای گونه‌گونی ارائه شده است. بخشی از آن‌ها عبارت است از:

مُحَكَّمَات، آیات ناسخ است و متشابهات، آیات منسوخ. (ابن عباس).
 مُحَكَّمَات، سه آیه از سوره انعام است که با عبارت: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ...» شروع می‌شود؛ و متشابهات، حروف مقطعه اول سوره‌ها می‌باشند. (ابن عباس).
 آیاتی که دلیلشان واضح است «مُحَكَّم» و آیاتی که برای فهم دلیل نیازمند تدبّر و تأمل هستند، «متشابه» نامیده می‌شوند. (اصم).

مُحَكَّم آیه‌ای است که معنای متشابه (= همانند) نداشته باشد و مُتَّشَبِه آیه‌ای است که معنای همگون داشته باشد. (مجاهد).

مُحَكَّم آیه‌ای است که دانشمندان تأویل آن را بدانند و متشابه آیه‌ای است که دانشمندان هیچ راهی برای شناخت آن نداشته باشند؛ مانند زمان وقوع قیامت. (جابر بن عبدالله انصاری).

مُحَكَّم عبارت است از آن چه ذاتاً مستقل باشد و نیازی به توضیح نداشته باشد و متشابه آن است که نیازمند توضیح باشد. (احمد بن حَنْبَل).

مُحَكَّم عبارت است از آن چه احتمال تأویل بیش از یک وجه نداشته باشد و متشابه آن است که وجوه متعددی برای تأویل آن متصور باشد. (شافعی).

فخر رازی نیز برای توضیح محکم و متشابه پس از بیان تعدادی از قضایای منطقی و تقسیم الفاظ به راجِح و مَرَجُوح، راجِح را «مُحَكَّم» و مَرَجُوح را «مُتَشَابِه» می‌نامد؛ آن گاه راجِح یا مَرَجُوح دانستن لفظ را به دلیل لفظی محوَل می‌کند.

وی در نهایت می‌گوید: ترجیح با استفاده از دلایل لفظی صورت می‌پذیرد و دلایل لفظی در ترجیح مرجوحی بر مرجوح دیگر در نهایت ضعف است و فقط ظنّ ضعیف ایجاد می‌کند و اعتماد به این قبیل دلایل در مسائل قطعی درست نیست. بنابر این، فرورفتن و غَوْر کردن در امر «تأویل» جایز نیست و این منتهای چیزی است که در این موضوع به آن رسیده‌ایم؛ وَاللّهُ وَلِيُّ الْهُدَايَةِ وَالرَّشَادِ.

فخر رازی پس از این توضیحات، اقوال و دیدگاه‌های مفسران صدر اسلام از جمله ابن عباس و اصَمّ را نقل می‌کند و به ردّ آن‌ها می‌پردازد.

واقعیت این است انتخاب هر یک از نظریه‌های ارائه شده ما را در تعیین مصداق به مشکل می‌اندازد و کلید حلّ این مسأله تنها در دستان با کفایت معصومین علیهم‌السلام است.

مُتَشَابِهَات

کلمه «تَشَابُه» با «مُتَشَابِه» از یک ریشه گرفته شده و هر دو در باب «تفاعل» قرار دارند. از این باب، واژه «مُتَشَابِه» در این آیه و فعل «تَشَابَهَ» در داستان گاو بنی اسرائیل به کار رفته است. در این داستان، پس از آن که بنی اسرائیل چند نشانی از گاو مورد نظر را از موسی علیه‌السلام پرسیدند، نتوانستند آن را انتخاب کنند؛ به همین جهت گفتند: «... اَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا»^۲

یعنی: از پروردگار خود بخواه که چگونگی آن را برای ما توضیح دهد، زیرا این گاو برای ما معلوم و مشخص نیست.

از مفاد این آیه چنین استفاده می‌شود که منظور از «تَشَابُه»، نامشخص بودن است؛ لذا می‌توان گفت: «مُتَشَابِه» آیه‌ای است که حقیقت و واقعیت آن برای خواننده روشن نباشد. البته این حالت برای آیه نقص نیست و برای پی بردن به مقصود و هدف قرآن صدمه‌ای ندارد؛ مثلاً در عبارت: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» مقصود نهایی که بیان حاکمیت و استیلای خدای متعال بر جهان می‌باشد، معلوم است؛ لکن چگونگی و جزئیات آن برای افراد بشر قابل درک نیست. همچنین در آیات مربوط به عالم برزخ، قیامت، میزان، بهشت، دوزخ و ... که همگی «مُتَشَابِه» می‌باشند، اصل مقصود روشن است؛ لیکن کیفیت آن‌ها طوری نیست که تصورات آدمی از آن‌ها درست باشد، زیرا حقایق آن‌ها در ظرف اندیشه و ذهن او نمی‌گنجد. خود قرآن هم به این موضوع اشاره فرموده است و برای این که مردم گمان نکنند بهشت جاودان عین همین باغ‌هایی است که در عرصه دنیا وجود دارد، می‌فرماید: «مَثَلُ بَهْشْتِ كِهْ بِهْ اَهْلِ تَقْوَا وَعَدِهْ دَاوَهْ شَدِهْ، اَیْنِ اَسْت...»^۱؛ آن‌چه خدای متعال در بهشت برای بندگان صالح خود آفریده، بسیار بهتر و بالاتر از آن چیزهایی است که در این دنیا وجود دارد.

همه آیات قرآن قابل فهم است

با توجه به این که خدای متعال از یک سو در آیات متعدّد مردم را به تدبّر در قرآن فرمان داده و از سوی دیگر این کتاب آسمانی را «بَیَان (= روشن گر)»، «هِدَايَت»، «شِفَاء» و «نُور» معرفی فرموده، مشخص می‌گردد که همه آیات قرآن قابل فهم است. آری، محال است که خدای متعال کلامی را بر قلب مبارک پیامبر خود نازل فرماید که معنای آن قابل فهم نباشد؛ زیرا: هدف از ایجاد هر کلامی، بیان یک مقصود است؛ اگر چنین نباشد، آن کلام بی‌هوده و باطل خواهد بود و آفریدگار یکتا از انجام هرگونه فعل باطل و لَغْو، مُنَزَّه است. البته همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، تنها «راسخان در علم» از حقایق آیات «مُتَشَابِه» باخبرند و مردمان عادی از تأویل این گونه آیات، اطلاعی ندارند.

۱- چگونگی این متشابه سازی در بخش «تأویل» این نوشتار تشریح شده است.

آیات متشابه شده!!

در طول تاریخ برخی از صاحب‌نظران و داعیه‌داران فرقه‌های اسلامی، استفاده‌هایی نا به جا از آیات قرآن به عمل آورده‌اند. در قرآن به این واقعیت تاریخی اشاره شده؛ آن‌جا که می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ». اینان علاوه بر به تأویل بردن آیات متشابه، گاهی از آیات غیرمتشابه نیز استفاده متشابه کرده‌اند؛ مثلاً مَحْيِ الدِّينِ ابن عربی آیه: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^۵ را که هیچ واژه یا عبارت مبهمی در آن وجود ندارد و در معنای آن نیز بیش از یک وجه تصور نمی‌شود، به آیه «متشابه» تبدیل کرده است.

همچنین برخی از فرقه‌ها آیه‌ای را «متشابه» می‌دانند که فرقه مقابلشان آن را «غیرمتشابه» معنا کند. برای نمونه به این آیات توجه کنید:

«فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ»^۶

«وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۷

فرقه معتزله آیه نخست را از جمله آیات «مُحْكَم» دانسته و آن را دلیلی برای اعتقاد به «اختیار» آورده‌اند؛ اما اشاعره آیه دوم را از جمله آیات «مُحْكَم» می‌دانند و به استناد آن باورمند به «جبر» شده‌اند.^۸

حکمت وجود آیات متشابه در قرآن

این پرسش را اغلب مفسران از جمله فخر رازی و شیخ محمد عبده از خود پرسیده و بدان پاسخ داده‌اند. پاسخ‌های فخر رازی به این پرسش چندان قانع‌کننده نیستند. سید محمد رشیدرضا صاحب تفسیر المنار در این باره می‌نویسد: «آن مرحوم در این باره مطلب روشنی بیان نکرده است»؛ سپس از قول شیخ محمد عبده در پاسخ به این پرسش می‌نویسد:

«- خدای متعال آیات متشابه را نازل فرمود تا دل‌های ما را در تصدیق آن‌ها بیازماید ...

- خدای متعال آیات متشابه را برای انگیزش عقل افراد مؤمن و جلوگیری از ضعف و زوال آن نازل فرموده است. زیرا: عقل در کارهای آسان رشدی ندارد ...

- پیامبران به سوی همه افراد جامعه اعم از نادان و دانا برانگیخته شده‌اند؛ به همین جهت آیات قرآن به شیوه‌ای نازل شده که خواص و عوام هر کدام نسبت به استعداد خود از مفاهیم آن بهره‌مند شوند».^۹

این‌ها بخشی از پاسخ‌های شیخ محمد عبده بود؛ لکن آن‌چه به واقعیت نزدیک‌تر است، این است که: اقتضای چنین کتاب عظیمی در برداشتن آیات متشابه است؛ زیرا: طرح مسائل مربوط به توحید، نبوت و معاد از ضروریات دین است و هیچ پیامبری مبعوث نشده جز این که ابلاغ این سه اصل جزو برنامه‌های او بوده است.

از طرفی جزئیات و چگونگی این اصول چیزی نیست که در حدود عقل و درک بشر باشد؛ لذا آن‌چه درباره آن‌ها در قرآن بیان شده، به لحاظ لزوم اعتقاد به آن‌ها جزء محکّمات است و به لحاظ دشواری نحوه بیان در زمره متشابهات قرار دارد؛ زیرا خرد آدمی از تصوّر و فهم چگونگی آن‌ها عاجز است.

نکته قابل توجه در مسأله این است: همان‌طور که کتاب‌های دانشگاهی به استاد نیاز دارد، این کتاب عظیم که به هدایت افراد بشر تا آخر الزّمان مربوط است، قطعاً به معلّم نیاز خواهد داشت؛ به همین جهت خدای متعال برای قرآن همتایانی قرار داده که عبارت‌اند از: اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) و آن‌ها راسخان در علم می‌باشند.

تأویل و معنای آن

در این بخش برای تشریح و توضیح مفهوم «تأویل» - پس از بیان معنای لغوی - از سایر آیات قرآن استفاده شده است.

- معنی تأویل عبارت است از برگشت دادن یا بازگشت، که در این مبحث یعنی برگشت‌دادن وقایع و حقایق به اموری نظیر رؤیا، اعمالی که نتیجه‌اش پوشیده است، اوصاف قیامت و سایر آیات به‌طور کلی.

- برگشت وقایع به رؤیا مثل: وقایعی که در تعبیر رؤیاهای سوره یوسف نقل شده است.

- برگشت حقایق به اعمالی که نتیجه‌اش پوشیده است؛ مانند: برگشت حقایق به اموری که علت اقدامات جناب خضر، در حضور حضرت موسی (علیه‌السلام) بود.

- برگشت حقایق به اوصاف؛ مانند: حقایق مربوط به احوال قیامت که در آیات قرآن آمده است.
- برگشت اقدامات به سایر آیات؛ مانند: اقدامات حضرت علی (علیه السلام) در مورد ناکشین، قاسطین و مارقین که تفصیل آن در همین نوشتار خواهد آمد.

نمونه انواع تأویل

اکنون برای هر یک از تأویلاتی که ذکر شد، نمونه‌ای ارائه می‌شود.

* نمونه تأویل رؤیا، آیاتی است که در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) نازل شده است:

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»^{۱۱}

یعنی: و این چنین پروردگارت تو را بر می‌گزیند و تأویل احادیث را به تو می‌آموزد.

* تأویل اقدامات غیرمعمول از سوی جناب خضر و در حضور حضرت موسی (علیه السلام):

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»^{۱۲}

در این آیات خدای متعال می‌فرماید: موسی یکی از بندگان ما را که مورد رحمت ما قرار گرفته بود و ما دانشی از جانب خود به او آموخته بودیم، پیدا کرد. در مصاحبتی که موسی با وی داشت، اعمال و رفتار غیرمعمولی از او مشاهده کرد و زبان به اعتراض گشود. جناب خضر (علیه السلام) پس از آن که هدف و علت اعمال خود را برای موسی شرح داد، گفت: تأویل اعمالی که من انجام دادم و تو طاقت صبر بر آن نداشتی، این چنین بود. برای اطلاع از شرح این ماجرا، به تفسیر آیات فوق در تفاسیر قرآن کریم مراجعه شود.

* تأویل آیات مربوط به عالم پس از مرگ:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ، يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلِ قَدْ جَاءَتْ رُسُلًا رِيبًا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءٍ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ»^{۱۳}

یعنی: آیا انتظار تأویل (آخرت) را می‌برند؟ هنگام فرا رسیدن آن روز، کسانی که دعوت پیامبران را فراموش کرده‌اند، خواهند گفت: رسولان پروردگاران ما به حق برانگیخته شدند؛ آیا برای ما شفیعی وجود

دارد تا شفاعت‌مان کنند؟ یا می‌شود به دنیا برگردیم و اعمالی جز اعمال گذشته انجام دهیم؟

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَك فَبَصَرُك الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^{۱۴}

یعنی: (پاسخی که می‌شنوید این است): همانا از این روز در بی‌خبری به سر می‌بری، (اکنون) پرده را از چشمت کنار زدیم و چشمانت در این روز تیزبین است.

تأویل این قبیل آیات، مربوط به آخرت و پس از فرارسیدن مرگ است. چگونگی آن‌ها در زندگی دنیا قابل درک نیست؛ به همین جهت مسلمانان باید به اصل موضوع ایمان داشته باشند، تا تأویل آن را پس از مرگ مشاهده کنند.

* تأویل آیات قرآن به‌طور کلی:

آیه‌ای که مربوط به این نوع تأویل می‌شود، همان آیه هفتم سوره آل عمران است. این آیه تأویل کلّ آیات قرآن را شامل می‌شود و طبق آن چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: قرآن تنزیلی دارد و تأویلی؛ تنزیل قرآن همان آیاتی است که در اثنای تبلیغ رسالت به آن حضرت وحی شد و به مردم ابلاغ گردید. تأویل قرآن، حقایق و وقایعی است که به صورت مستمر تا قیامت جریان دارد.

یک نکته مهم!!

اگر در کلیه آیات مربوط به تأویل دقت شود، مشاهده می‌گردد که علم تأویل اکتسابی نیست؛ بل که موهبتی است از طرف خدای متعال که به پیامبران و اولیا عطا می‌فرماید. مشروح این بحث در بخش «الرّاسخون فی العِلْم» بیان خواهد شد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام و مبارزه برای تأویل قرآن

روایاتی که در این بخش درج می‌شود، دو موضوع را روشن می‌سازد: اولاً نمونه‌هایی از تأویل را نشان می‌دهد. ثانیاً: اثبات می‌کند که حضرت امیرمؤمنان دارای علم تأویل است. پیامبر گرامی اسلام درباره حضرت علی علیه السلام فرموده است: «يُقَاتِلُ النَّاسَ مِنْ بَعْدِي عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ الْمُشْرِكِينَ عَلَى تَنْزِيلِهِ».^{۱۵}

یعنی: او پس از من برای تأویل قرآن با مردم می‌جنگد؛ چنان‌که من برای تنزیل آن با مشرکان پیکار کردم.

در روایت دیگری نیز می‌فرماید: «يُقَاتِلُ النَّاسَ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قُوتِلْتُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ».^{۱۶} یعنی: او برای تأویل قرآن با مردم پیکار می‌کند؛ چنان‌که شما پیش تر برای تنزیل آن با آن‌ها جنگیدید.

به همین جهت بود که عَمَّارِ یَاسِرِ در جنگِ صَفِینِ چنین رَجَزِ می‌خواند:

نَحْنُ ضَرْبْنَاكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ
فَالْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ^{۱۷}

یعنی: دیروز برای تنزیل قرآن به شما ضربت زدیم، ولی امروز برای تأویل قرآن با شما می‌جنگیم.^{۱۸}

بار دیگر در این زمینه، حدیث معروف «خَاصِصُ النَّعْلِ» در بخش «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» بیان خواهد شد.

روایتی روشن درباره تأویل

این خبر از پیامبر خدا ﷺ نقل شده و بسیاری از راویان آن را از حضرت علی (علیه السلام) نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم فرمود: «خدای متعال جهاد با فریب‌خوردگان را برای تو لازم دانسته؛ آن‌چنان که جهاد با مشرکان را وظیفه من قرار داده بود». حضرت امیر (علیه السلام) پرسید: «این فتنه‌ای که در آن وظیفه من جهاد است، چیست؟» فرمود: «گروهی هستند که به وَحْدَانِيَّتِ خدا و پیامبری من شهادت می‌دهند درحالی که با سنّت مخالف‌اند». عرض کردم: «در حالی که آن‌ها مانند من شهادتین بر زبان جاری می‌کنند، به چه علت با آن‌ها پیکار کنم؟» فرمود: «به جهت مخالفتشان و بدعت‌گذاردن در دین». عرض کردم: «ای پیامبر خدا! شما به من وعده شهادت دادید، لذا از خدا می‌خواهم در رکاب شما شهید شوم». فرمود: «پس چه کسی با ناکثین، مارقین و قاسطین خواهد جنگید؟ اطمینان داشته باش که وعده شهادت محقق می‌شود و به زودی شهید خواهی شد. ضربتی بر سرت می‌خورد که محاسن تو مانند خضاب سرخ خواهد شد؛ در این حال صبرت چگونه است؟» عرض کردم: «ای پیامبر خدا! در این جا صبر لازم نیست، بل که شکر لازم است». فرمود: «به هر حال چنین خواهی شد؛ خودت را برای خصومت آماده کن که مخاصمی!» عرض کردم: «ممکن است بیشتر توضیح دهید؟» فرمود: «به زودی پس از من اُمَّتِ دچار فتنه می‌شوند، قرآن را تأویل و به رأی خود عمل می‌کنند، شراب را با عنوان نوشیدنی، حرام را با عنوان هدیه و ربا را با عنوان معامله، حلال می‌شمرند؛ قرآن را از موضع خودش تحریف می‌کنند و گفتار گمراه‌کننده غالب می‌شود. در این صورت در خانه بنشین تا این که لگام آن (= حکومت) به دست تو افتد، افکار متوجه تو و وضعیّت به نفع تو دگرگون شود. در این هنگام است که برای تأویل قرآن کارزار می‌کنی، چنان که برای تنزیل قرآن جنگیدی؛ حال این وقت مردم مانند حال اولشان نیست.»^{۱۹}

به همین مناسبت است که امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه ضمن خطبه قاصعه می‌فرماید: «أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ وَ أَمْتَمْتُمْ أَحْكَامَهُ أَلَا وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ النَّكْثِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ فَأَمَّا النَّكْثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُمْ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُمْ وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ...».

یعنی: آگاه باشید که رشته اسلام را گسیختید و حدود آن را معطل گذاریدید و به احکام آن عمل نکردید. بدانید که خدای متعال مرا به کشتار ستمکاران، پیمان‌شکنان و آنانی که در زمین فساد بر پا می‌کنند، امر فرمود؛ لذا با پیمان‌شکنان جنگیدم و با آن‌ها که از حق روی برگرداندند، جهاد کردم و خوارج را خوار نمودم.

این که امیرمؤمنان می‌فرماید: «خدا این امور را به من امر فرمود»، اشاره است به این آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ».

یعنی: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن.

درباره این آیه، روایتی نقل شده که موضوع را به خوبی روشن می‌سازد؛ آن روایت به این قرار است:

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ الْخ» قال النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لَأَجَاهِدَنَّ الْعَمَلَةَ يَعْنِي الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ فَاتَاهُ جِبْرِئِيلُ فَقَالَ: أَنْتَ أَوْ عَلِيٌّ».^{۲۲}

یعنی: از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفت: آن‌گاه که آیه شریفه: «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین» نازل شد، پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: قطعاً با عمالقه، یعنی کافران و منافقان خواهم جنگید؛ جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا تو و یا علی [به این کار بپردازید].

ابن ابی‌الحدید در شرح این بخش از خطبه قاصعه می‌نویسد: این قول پیامبر صلى الله عليه وآله که به حضرت علی فرمود: «پس از من با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهی جنگید»، محقق شد. ناکثین، همان اصحاب جمل بودند؛ زیرا آن‌ها بیعت آن بزرگوار را شکستند. قاسطین، اهل شام بودند که در صفین رو در روی آن حضرت کارزار کردند. مارقین، آنانی بودند که در نهروان با امیرمؤمنان جنگیدند. درباره این فرقه‌های سه‌گانه، خدای متعال در قرآن کریم فرموده است: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ» و نیز فرموده است: «وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا». پیامبر خدا در این باره فرموده است: «از این نسل گروهی به وجود می‌آید که از دین خارج می‌شوند؛ همان‌طور که تیر از کمان خارج می‌شود». این خبر، از علائم نبوت آن حضرت و از اخبار غیب است.^{۲۳}

این ابی‌الحدید، پس از شرح فوق دربارهٔ این سه گروه، بحث جالب و مفصّلی مطرح می‌کند و می‌پرسد: آنانی که با علی (علیه السلام) جنگیدند، کافرند یا مسلمان؟ زیرا: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «حَرْبُكَ يَا عَلِيُّ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي».

یعنی: ای علی! هرکس با تو بجنگد، با من جنگیده و هرکس با تو صلح کند، با من صلح کرده است. همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دربارهٔ علی (علیه السلام) چنین دعا فرموده است: «اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نصرَهُ وَ اخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ». بنابر مفاد این حدیث، هر کس دشمن علی باشد، خدا دشمن اوست و خدا جز کافران را دشمن نمی‌دارد.

در تکمیل قول این ابی‌الحدید می‌توان گفت: کافر بودن محاربان با حضرت امیر (علیه السلام) از راه‌های دیگری نیز اثبات می‌شود:

یکم: روایات متعددی وجود دارد مبنی بر این که دشمن علی (علیه السلام) منافق است. نمونه‌اش این روایت است که پیامبر اکرم فرمود: «يَا عَلِيُّ! لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ».

یعنی: ای علی! جز مؤمن کسی تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق کینه تو را در دل ندارد. طبق این روایت، کلیه کسانی که با علی جنگیدند، با کینه درونی جنگیدند و منافق‌اند. از طرفی دیگر، در تعریف منافق می‌توان گفت: منافق کافری است که کفر خود را پنهان کرده است؛ بنابر این، دشمنان علی و کسانی که با او می‌جنگند، همگی کافرند.

دوم: قول یکی از اصحاب بزرگوار پیامبر است که بخاری آن را نقل کرده است: «عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: إِنَّمَا كَانَ النِّفَاقُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَإِنَّمَا هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الْإِيمَانِ».

یعنی: حذیفه گفت: نفاق به زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مربوط می‌شد؛ لکن اکنون کفر بعد از ایمان جایگزین آن شده‌است.

با توجه به توضیحات فوق، و این که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هیچ‌گونه جنگی با ناکثان و منافقان انجام نشد، تحقق و تأویل آیات زیر توسط علی (علیه السلام) صورت پذیرفته است:

- «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ»^{۲۸}.

- «وَ إِنْ نَكَثُوا إِيمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ»^{۲۹}.

نمونه‌هایی از تأویل نادرست

خدای متعال در قرآن کریم اعلام فرموده است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ».^{۳۰}

یعنی: کسانی که در دل‌هایشان انحرافات وجود دارد، به دنبال آیاتی می‌گردند که با انحرافات آن‌ها مشابهتی داشته باشد، تا تأویلی برای آن پیدا کنند و دیگران را به گمراهی بکشانند.

این آیه هشدار و اعلام خطری است از جانب خدای متعال! تا مسلمانان بدانند چنین افرادی در جامعه وجود دارند و این گناه بزرگ و اقدام ناپسند را مرتکب خواهند شد.

از صدر اسلام تاکنون این عمل به صورت مکرر اتفاق افتاده و تا قیامت نیز ادامه خواهد داشت. نمونه آن بهانه‌جویی معاویه است که با تأویل آیه: «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا»^{۳۱} مردم شام را به خون خواهی عثمان دور خود جمع کرد و جنگ صفین را به راه انداخت و به ستمکاری خود ادامه داد.

سایر فرقه‌های اسلامی هر یک به‌گونه‌ای به تأویل آیات قرآن دست زده‌اند. در ادامه تنها به یک نمونه از این تأویلات اشاره می‌شود.

محراب بن عربی از جمله کسانی است که در این زمینه یدِ طولایی دارد. وی اعتقاد دارد که خدا همه چیز است و تمایل دارد این باور را ترویج کند؛ لذا آیات قرآن را طوری تأویل می‌کند که با این اعتقاد و تمایلش انطباق پیدا کند.

وی در کتاب فصوص‌الحکم (فصص هارونی) ضمن داستان گوساله‌پرست شدن قوم بنی‌اسرائیل، اعتراض موسی به هارون را چنین وانمود می‌کند که: خطای اتفاق افتاده برای این نبود که بنی‌اسرائیل گوساله سامری را پرستیدند؛ بل به این علت بود که عبادت را به آن گوساله منحصر کردند؛ لذا موسی ریش هارون را گرفت و به او گفت: چرا به بنی‌اسرائیل نگفتی که خدا به گوساله سامری منحصر نمی‌شود، بل که هر گوساله و هر موجودی شایسته پرستش است و این مقام را دارا می‌باشد. ابن عربی برای اثبات ادعای خود، این آیه را به عنوان شاهد و دلیل می‌آورد: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^{۳۲} و آن را چنین تأویل می‌کند: چون قضای الهی این است که غیر او عبادت نشود، پس هر چه را عبادت کنی، مثل آن است که او را عبادت کرده‌ای؛ اگر چه آن چیز بُت یا چیز دیگری باشد. البته نباید پرستش را به آن منحصر کنی.^{۳۳}

ابوالعلاء عقیفی (از شارحان فصوص الحکم) در همین باب می‌نویسد: «موسی از این جهت با پرستش گوساله مخالفت کرد که گوساله پرستان معبود مطلق را در همان صورت خاصی که صورت گوساله بود منحصر کردند؛ درحالی که معبود مطلق در حصر نمی‌گنجد؛ زیرا او عین هر معبود است.»^{۳۴}

توضیحاتی در باب این تأویل ابن عربی

اگر چه هدف این نوشتار، نقد و بررسی اقوال و آرای ابن عربی نیست، فقط به جهت این که سؤالی برای خوانندگان باقی نماند، برخی مطالب که به نادرستی این تأویل دلالت دارد، اشاره می‌شود:

اول: مراد از عبارت: «وَقَضَى» در این آیه، قضای حتمی خدای متعال نیست؛ زیرا آیه دیگری در قرآن کریم وجود دارد که قرینه این آیه است و در آن به جای واژه «قَضَى»، کلمه «أَمَرَ» به کار رفته است. خدای متعال در این آیه می‌فرماید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^{۳۵}. یعنی: شما جز همان اسم‌هایی که خود بر آن (بت‌ها گذاشته‌اید چیزی را عبادت نمی‌کنید، خدای متعال هیچ حجتی به آن‌ها نداده است؛ جز خدا کسی شایسته حکم فرمایی نیست. او فرمان می‌دهد که کسی جز او را نپرستید.

ملاحظه می‌شود که در این آیه، افزون بر این که بت‌پرستی به‌طور کلی مذموم شمرده شده، همان عبارت آیه بیست و سوم سوره اسراء با لفظ «أَمَرَ» بیان شده است.

دوم: قضای حتمی الهی به امور تشریحی تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه مخصوص امور تکوینی است که اگر چنین بود، خدا بندگان خود را به انتخاب ایمان یا کفر مخیر نمی‌فرمود: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^{۳۶}.

یعنی: و بگو حق از جانب پروردگار شماست؛ پس هر که بخواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود. سوم: اگر قضای حتمی الهی به امور تشریحی تعلق می‌گرفت، هیچ کس توان سرپیچی از فرمان خدا را نداشت. به همین جهت فرموده است: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ إِنْ نَزَّلْنَاهُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^{۳۷}.

یعنی: شاید تو از این که (کافران) ایمان نمی‌آورند، جان خود را تباه سازی. اگر بخواهیم، معجزه‌ای از

آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد.

مفاد آیه این نکته را بیان می‌دارد که اگر ارادهٔ تکوینی خدا تعلق بگیرد، همهٔ افراد بشر، مؤمن و خاضع می‌شوند که مسلماً این ایمان، با ایمان و خضوعی که از روی اختیار باشد، قابل مقایسه نیست و فضیلت خضوع اختیاری به مراتب بالاتر از یک چنین طاعت و خضوعی است.

چهارم: اگر طبق گفتهٔ ابن عربی همه چیز شایسته عبادت بود، خدای متعال نمی‌فرمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ»^{۳۸}.

در هیچ مدرک و سندی دیده نشده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد باید همه چیز را شایسته عبادت بدانید؛ اگر چنین بود، خطاب به کفار و مشرکان نمی‌فرمود: «مَنْ أَنْ جِهَ رَا شَمَا عِبَادَتِ مِي كُنَيْدِ، نَمِي پَرَسْتَم.»

این‌گونه تأویلات، نمونه‌ای است از مصادیق این آیه شریفه: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ».

نکته مهم!!

نکته قابل تذکر این است که عده‌ای وجود آیه متشابه را مقدمه زین قلوب (= انحرافات درونی) دانسته‌اند و می‌گویند: چون اشخاصی به آیه «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» برخوردانند، به جسم بودن خدا معتقد شده‌اند و این اعتقاد باعث پیدایش فرقه «مجسمه» شده است؛ درحالی که چنین نیست. اینان ابتدا در قلبشان انحراف وجود داشته و پس از آن به تأویل آیه دست یازیده‌اند. آن چه به عنوان شاهد در تفسیر این آیه بیان شده، یعنی انحراف معاویه و استدلال او به آیه: «فَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» و همچنین استدلال ابن عربی به آیه: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»، پس از انحراف آنان بوده است و این آیات به هیچ‌وجه باعث انحراف آنان نشده است.

خلاصه آن چه دربارهٔ تأویل بیان شد، بدین قرار است:

- مفسرانی که در آیه هفتم سوره آل عمران، کلمه «تأویل» را به معنی تفسیر دانسته‌اند، اشتباه کرده‌اند.

- در قرآن از چهار نوع تأویل نام برده شده است؛ تأویل رؤیا، تأویل مسائل مشکل، تأویل حالات قیامت و تأویل قرآن.

- علم تأویل اکتسابی نیست؛ بل که موهبتی است.

- قرآن شریف دارای دو مرتبه تنزیل و تأویل است. تنزیل قرآن همان آیاتی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و به صورت بین الدفّتیّن در اختیار همگان قرار دارد. تأویل قرآن نیز حقایقی است که در زمان مقتضی وقوع پیدا می‌کند یا کشف می‌شود.

- جنگ امیرمؤمنان علی علیه السلام با ناکثان، قاسطان و مارقان، تأویل شماری از آیات قرآن است.
- پیامبر و اهل بیت تأویل قرآن را می‌دانند و بر اساس آن عمل می‌کنند.
- عده‌ای به جهت انحرافات درونی به دنبال آیاتی راه می‌افتند که با انحرافات آنان مشابهتی داشته باشد تا آن آیه را بر وفق آن تأویل کنند.
- «زیغ قلوب» یا انحرافات درونی قبل از تأویل آیه وجود دارد و همان باعث می‌شود که دارندگان این خصلت به دنبال آیاتی راه بیفتند که بتوانند آن‌ها را مطابق انحرافات درونی خود تأویل کنند.

مباحثی درباره «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (= استواران در دانش)» بر حسب این که در قرائت آیه: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» در عبارت «إِلَّا اللَّهُ» پس از لفظ جلاله وقف شود یا پس از «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» معنای آن تغییر می‌کند. در حالت اول، معنای آیه چنین می‌شود که تأویل آیات قرآن را جز خدا کسی نمی‌داند و در حالت دوم مفاد آیه این است که تأویل آیات قرآن را علاوه بر ذات اقدس خدای متعال، راسخان در علم نیز می‌دانند.

اغلب مفسران هر دو قرائت را نقل کرده و یکی از آن دو را برگزیده‌اند. در میان تفاسیر شیعه، تفسیر المیزان تألیف علامه طباطبایی و در میان تفاسیر عامه، تفسیر مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر تألیف فخرالدین رازی و نیز تفسیر المنار تألیف سیدمحمد رشیدرضا (تقریرات درس شیخ محمد عبده) بیش از دیگر تفاسیر در این زمینه به بحث پرداخته‌اند. در این نوشتار، مباحث دو تن از مفسران اهل سنت که نظرشان در مورد این آیه مخالف با یکدیگر است مطرح می‌شود.

فخر رازی معتقد است که «واو» در جمله: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» واو استیناف است و پس از لفظ جلاله وقف لازم است.

شیخ محمد عبده استاد دانشگاه الأزهر مصر، این «واو» را واو عاطفه می‌داند و می‌گوید: پس از لفظ جلاله «إِلَّا اللَّهُ» نباید وقف کرد.

استدلال‌های فخر رازی و شیخ محمد عبده

هر یک از این دو مفسر برای رأی خود استدلال‌هایی دارند که در ادامه نوشتار با یکدیگر مورد مقایسه قرار گرفته است.

فخر رازی: در قرآن آیاتی وجود دارد که به‌طور قطع و یقین نمی‌توان آن را با معنای ظاهری الفاظ آن تفسیر کرد؛ همانند: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»؛ لذا تأویل آن را جز خدا کسی نمی‌داند.^{۳۹} توجه! فخر رازی با وجود این اظهار نظر، جمله «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» را تفسیر کرده است.^{۴۰}

شیخ محمد عبده: واژه تأویل در هفت سوره از سوره‌های قرآن آمده و در هیچ کدام از آنها به معنای تفسیر نیست؛ بلکه به معنای بازگشت آیه به امور عملی، تصدیق خبر یا رؤیا و یا واقعۀ پنهانی است که در آینده اتفاق می‌افتد.^{۴۱} با این توضیح، این که فخر رازی تفسیر را با تأویل به یک معنا دانسته، درست نیست.

فخر رازی: در جملات قبلی آیه مورد بحث، تأویل آیه متشابه، مورد مذمت قرار گرفته است. خدای متعال می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ». بنابراین، اگر دنبال کردن تأویل آیه متشابه جایز بود، خدای متعال آن را نکوهش و مذمت نمی‌فرمود.^{۴۲}

شیخ محمد عبده: این نکوهش و مذمت شامل حال کسانی است که آیات متشابه را به خاطر فتنه‌انگیزی پیروی می‌کنند و دنبال کردن تأویل آیات، هدف فاسد آنان است که می‌خواهند در قرآن عیب‌جویی کنند.^{۴۳}

فخر رازی: در این آیه، خدای متعال راسخان در علم را به این علت مدح فرموده که می‌گویند: به قرآن ایمان آورديم.^{۴۴}

شیخ محمد عبده: اگر منظور این آیه صرفاً توصیف راسخان علم، به خاطر ایمانشان بود، این موضوع را به آنان اختصاص نمی‌داد؛ بل که می‌فرمود: «وَالْمُؤْمِنُونَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ»، زیرا بر هر مؤمنی واجب است که به قرآن ایمان داشته باشد. بنابراین، چون خدای متعال در این آیه اختصاصاً راسخان در علم را ذکر فرموده، معلوم می‌شود که آنان به داشتن علم تأویل قرآن از دیگران متمایزند؛ زیرا: آنان به قرآن هم علم دارند و هم ایمان؛ آنان ایمانی دارند که با علم توأم است. به همین جهت، در وصف این امتیاز از دیگران کامل‌ترند. این که خدای متعال در ادامه آیه می‌فرماید: «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»،

یعنی: این موضوع را به جز صاحبان عقل و خردمندان کسی در خاطر ندارد؛ دلیل بر این است که در این جا وصف (عالم به تأویل)، به اولوالالباب اختصاص دارد.^{۲۵}

عَبْدُهُ در جای دیگر می‌گوید: دلالت قول راسخان در علم که می‌گویند: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» بر تسلیم محض، با علم منافات ندارد؛ زیرا آنان به خاطر علمشان نسبت به دیگران که متشابه را مانند محکم می‌فهمند، در مقابل ظاهر آیات متشابه تسلیم‌اند و به خاطر داشتن علم راسخ و حق الیقین، در اضطراب و تلاطم نیستند؛ بلکه به صورت یکسان به محکم و متشابه ایمان دارند. چون هر دو از جانب خداست، و این حالت عجیب نیست. بنابراین، «جاهل» در اضطراب دائم است و «راسخ» در ثبات و پایداری لازم و کسانی که از منبع حقیقت آگاهی داشته باشند، راه‌های معرفت به روی آنان بسته نیست؛ لذا حقیقت حق را می‌شناسند و هر سخنی را با آن می‌سنجند؛ درحالی که می‌گویند: «به آیات قرآن ایمان داریم؛ همگی آن از جانب پروردگار ماست».^{۲۶}

در توضیح سخنان شیخ محمد عبده می‌توان گفت: نسبت دادن نادانی در مورد تأویل آیات به کسانی که خدای متعال آنان را «راسخ» در علم معرفی فرموده، به خاطر این است که می‌گویند: «ایمان داریم» اشتباه بزرگی است؛ زیرا: آن چه سبب ایمان می‌شود، جهل نیست؛ بل که علم است و این که راسخان در علم می‌گویند: به قرآن ایمان داریم و به این که همه آیات از جانب پروردگارمان نازل شده اقرار داریم، از علم آنان سرچشمه گرفته است.

فخر رازی: اگر جمله «و الراسخون فی العلم» به «الله» عطف شده باشد، جمله «یقولون آمنا به» یا باید مبتدا باشد، که این حالت از فصاحت دور است؛ یا باید حال از برای «الراسخون» باشد که در این صورت ترک ظاهر شده است.^{۲۷}

شیخ محمد عبده: این اصطلاحات، نه در عهد صحابه وجود داشته نه در دوره تابعین، ائمه اربعه نیز به آن اشاره نکرده‌اند؛ حتی در سه قرن بعد از هجرت کسی با آن‌ها آشنایی نداشته است.^{۲۸} توضیح: منظور از «این اصطلاحات» در عبارت فوق، اصطلاحاتی است که فخر رازی مطرح کرده است و بر اساس آن‌ها نص، ظاهر، مؤول، مشترک و مجمل را تعریف و نسبت راجح و مرجوح هر یک از این حالات را به دیگری بیان می‌کند. وی ضمن تشریح همین اصطلاحات، اقرار دارد که «ظاهر» مانع از غیر نیست.^{۲۹}

فخر رازی: این که خدای متعال می‌فرماید: «كُلُّ مَنْ عِنْدِ رَبِّنَا»،

یعنی: آن‌ها به آن‌چه به تفصیل آشنا شدند و به آن‌چه تأویل آن را نمی‌دانند ایمان آوردند، اگر همه چیز را می‌دانستند این کلام فایده‌ای نداشت.^{۵۰}

شیخ محمد عبده: ابن عباس جمیع آیات قرآن را معنا کرده است و ابن مسعود گفته‌است که درباره همه آیات قرآن دانش دارد. علاوه بر این، خدای متعال علم تعبیر خواب را که دشوارتر از علم تأویل کلام خداست، به حضرت یوسف تعلیم داد؛ چگونه علم کتابی را که «عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» است به کسی تعلیم نداده است؟!^{۵۱}

فخر رازی: از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که: تفسیر قرآن بر چهار صورت است: تفسیری که همه آن را می‌دانند؛ تفسیری که عرب زبان‌ها با آن آشنايند؛ تفسیری که دانشمندان و عالمان دانش آن را دارند و تفسیری که جز خدای متعال کسی آن را نمی‌داند.^{۵۲}

شیخ محمد عبده: این که گفته شود خدا کلامی بر پیامبرش نازل فرموده که نه آن بزرگوار معنای آن را می‌فهمد و نه جبرئیل، افترای بزرگی است! به قول ابن افراد، پیامبر اکرم ﷺ احادیث صفات، قدر، معاد و امثال آن را که نزد این مفسران از جمله آیات متشابهات است، درحالی بیان می‌فرموده که معنای آن را نمی‌دانسته است! درباره کمترین مردم چنین گمانی درست نیست؛ چه رسد به پیامبر خدا.

اصولاً مقصود از هر کلامی فهماندن یک سری مطلب است؛ اگر از بیان کلام، قصد فهماندن موضوعی در کار نباشد، آن کلام بیهوده و باطل خواهد بود و خدای متعال خود را از فعل باطل و عبث منزّه دانسته است. چگونه می‌توان تصور کرد که او سخن باطل و عبث دارد و پیامی برای مخلوق خود می‌فرستد که آن را نفهمند؟!^{۵۳}

این بود عقاید و گفتار دو مفسر بزرگ اهل سنت که با اندکی تأمل ملاحظه می‌شود: استدلال‌های شیخ محمد عبده محکم‌تر از استدلال‌های فخر رازی است.

راسخان در علم، عالمان به تأویل قرآن: مستندات روایی

تفاسیر عامه درباره این که راسخان در علم، عالم به تأویل قرآن هستند، روایاتی را نقل کرده‌اند که برای رعایت اختصار، تنها به ذکر روایات جلال‌الدین سیوطی، ادیب، مفسر، قرآن پژوه و دانشمند نامور اهل سنت بسنده می‌شود:

- «وَ أَخْرَجَ ابْنَ جَرِيرٍ عَنِ الرَّبِيعِ: وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ»^{۵۴}.
یعنی: ابن جریر از ربیع نقل می‌کند که: راسخان در علم تأویل قرآن را می‌دانند و می‌گویند به آن ایمان داریم.

- «وَ أَخْرَجَ ابْنَ الْأَنْبَارِيِّ فِي كِتَابِ الْأَضْدَادِ عَنِ مُجَاهِدٍ قَالَ: الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ»^{۵۵}.
یعنی: ابن انباری در کتاب أضداد از مجاهد نقل می‌کند که: راسخان در علم تأویل قرآن را می‌دانند و می‌گویند به آن ایمان داریم.
دو روایت فوق، بر این حقیقت دلالت دارند که راسخان در علم برای تأویل قرآن صلاحیت دارند.

آیا راسخان در علم، به علوم ویژه خدا هم آگاهی دارند؟

شماری از مفسران می‌گویند: پاره‌ای از علوم مخصوص خدای متعال است و این موضوع دلیل بر آن است که راسخان در علم از تأویل همه آیات قرآن آگاهی ندارند.

در پاسخ باید گفت: آن علمی که جز خدا کسی آن را نمی‌داند، در زمره تأویلات قرآنی هم قرار ندارد، اگر چه در قرآن از آن نام برده شده باشد؛ مانند آیه: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ»^{۵۶}.

یعنی: از تو درباره قیامت می‌پرسند که وقوع آن چه وقت است؟ بگو: علم آن تنها نزد پروردگار من است. جز او هیچ کس آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند.

اگر در این آیه تأمل شود، روشن می‌گردد که اختصاص «عِلْمُ السَّاعَةِ» به خدای متعال جزء معنای آیه است و اگر کسی ادعا کند که معنای آیه را می‌داند، مفهومی این نیست که از هنگام برپایی قیامت باخبر است. سایر آیات مشابه نیز همین حکم را دارند. با این توضیحات، قول مفسرانی که می‌گویند: بعضی از علوم ویژه خدا است، هیچ‌گونه ارتباطی با دانستن تفسیر یا تأویل آیاتی که در آنها دانستن موضوعی به خدا اختصاص یافته، ندارد.

آن چه هم که امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه «أشباح» فرموده است، مبنی بر این که: راسخان در علم به ندانستن غیبِ محجوب اقرار دارند و بعضی آن را به اشتباه دلیل بر این امر دانسته‌اند که راسخان به تأویل قرآن عالم نیستند.

راسخان در علم از نظر مفسران اهل سنت

متأسفانه غالب مفسران عامه راسخان در علم را نشناخته‌اند و هر یک مطابق تصورات خود مشخصاتی برای آن‌ها بیان کرده‌اند؛ فخر رازی می‌گوید: «وَ اعْلَمَ أَنَّ الرَّاسِخَ فِي الْعِلْمِ هُوَ الَّذِي عَرَفَ ذَاتَ اللَّهِ وَ صِفَاتِهِ بِالِدَّلَائِلِ الْيَقِينِيَّةِ الْقَطْعِيَّةِ وَ عَرَفَ أَنَّ الْقُرْآنَ كَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى بِالِدَّلَائِلِ الْيَقِينِيَّةِ».^{۵۷}

یعنی: بدان که راسخ در علم کسی است که ذات و صفات خدا را با دلایل یقینی و قطعی شناخته است و با دلایل یقینی دریافته است که قرآن کلام خدای متعال است.

صاحب تفسیر المنار پس از بیان احوال کسانی که تأویل را به خاطر فتنه‌جویی دنبال می‌کنند، می‌نویسد: « وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لَيْسُوا كَذَلِكَ فَإِنَّهُمْ أَهْلُ الْيَقِينِ الثَّابِتِ الَّذِي لَا زَلَّالَ فِيهِ وَ لَا اضْطِرَابَ فَهَوْلَاءُ يُفِيضُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ فَهْمُ الْمُتَشَابِهِ بِمَا يَتَّفِقُ مَعَ الْحُكْمِ».^{۵۸}

یعنی: راسخان در علم مانند آن‌ها (یعنی کسانی که به خاطر فتنه‌جویی آیات متشابه را دنبال می‌کنند) نیستند؛ زیرا آنان اهل یقین ثابتی هستند که هیچ لغزش و اضطرابی در آن نیست. خدای متعال فهم آیات متشابه را چنان به آنان مرحمت فرموده که با آیات محکم همخوانی داشته باشد.

مفسران اهل سنت مصداق راسخان در علم را به صراحت معرفی نکرده‌اند؛ لکن از آن جا که غالباً تأویل را به معنای تفسیر گرفته‌اند و از طرفی نیز به تفسیر کلیه آیات قرآن پرداخته‌اند، می‌توان گفت که تلویحاً خود را جزو راسخان در علم می‌دانند. حتی صاحب تفسیر المنار که صراحتاً اعلام داشته است: هر کس تأویل را به معنای تفسیر بگیرد، قطعاً خطا کرده است؛^{۵۹} در عبارت فوق فهم آیات متشابه را به راسخان در علم نسبت می‌دهد؛ یعنی به جای تأویل آیات متشابه، فهم آیات را مطرح کرده است.

فخر رازی نیز که علم تفسیر آیات متشابه را ویژه خدا می‌داند، خودش آیات متشابه را تفسیر کرده و نظر سایر مفسران را درباره آیات متشابه تأیید کرده است.

وی همچنین از مفسران قرآن به عنوان «راسخان در علم» یاد کرده است. متن نوشتار وی در این باره چنین است: «فَقَوْلُهُ: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ.....»^{۶۰} «..... وَجَبَ أَنْ يَكُونَ أَيْضاً دَلِيلًا عَلَى كَمَالِ الْقُدْرَةِ وَالْعِلْمِ».^{۶۱}

یعنی: باید بگوییم که این جمله نیز دلیل است بر کمال قدرت و علم خدای متعال.

فخر رازی پس از تفسیر این آیه می نویسد:

« وَ عِنْدَ هَذَا حَصَلَ لِلْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِينَ مَذْهَبَانِ: الْأَوَّلُ أَنْ تَقْطَعَ بِكَوْنِهِ تَعَالَى مُتَعَالِيًا عَنِ الْمَكَانِ وَ لَا نَحْوِضُ فِي تَأْوِيلِ الْآيَةِ عَلَى التَّفْصِيلِ بَلْ نَفُوضُ عِلْمَهَا إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ الَّذِي قَرَّرْنَا فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ : وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ؛ وَ هَذَا الْمَذْهَبُ هُوَ الَّذِي نَخْتَارُهُ وَ نَقُولُ بِهِ وَ نَعْتَمِدُ عَلَيْهِ. وَ الْقَوْلُ الثَّانِي أَنْ نَحْوِضَ فِي تَأْوِيلِهِ عَلَى التَّفْصِيلِ وَ فِيهِ قَوْلَانِ مُلْخَصَانِ: الْأَوَّلُ مَا ذَكَرَهُ الْقَفَّالُ رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ: الْعَرْشُ فِي كَلَامِهِمْ هُوَ السَّرِيرُ الَّذِي يَجْلِسُ عَلَيْهِ الْمُلُوكُ ثُمَّ جُعِلَ الْعَرْشُ كِنَايَةً عَنِ نَفْسِ الْمَلِكِ... هَذَا مَا قَالَهُ الْقَفَّالُ وَ أَقُولُ: إِنَّ الَّذِي قَالَهُ حَقٌّ وَ صِدْقٌ وَ صَوَابٌ».^{۶۲}

یعنی: برای تفسیر این آیه، از سوی علمای راسخین دو روش به وجود آمده است: نخست این که می گویند ما یقین داریم خدای متعال بالاتر از این است که برای او مکانی تصور شود؛ بنابراین ما هم مفضلاً در تأویل آیه وارد نمی شویم و علم آن را به خدا وا می گذاریم. این همان است که ما در تفسیر آیه: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ؛ بیان کردیم و این روشی است که آن را اختیار کردیم و طبق آن سخن می گوئیم و به آن اعتماد داریم. قول دوم این است که مفضلاً در تأویل آیه وارد شویم. در این حالت، دو قول خلاصه وجود دارد: نخست آن چیزی است که قَفَّال (خدای رحمتش کند) ذکر کرده و گفته است: «عَرْشُ» در زبان عربی تختی است که پادشاهان بر آن می نشینند؛ به همین جهت «عَرْشُ» برای «مُلُک» کنایه شده است... این همان چیزی است که قَفَّال گفته و من می گویم آن چه قَفَّال گفته حق است و راست است و درست.

از گفتار فوق دو نتیجه به دست می آید:

اول: آن جا که فخر رازی می گوید: «عِنْدَ هَذَا حَصَلَ لِلْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِينَ مَذْهَبَانِ» مفسران را راسخان در علم معرفی کرده است.

دوم: در گفتار فخر رازی به وضوح دیده می‌شود که درباره آیات متشابه اظهار نظر کرده؛ یعنی خودش را راسخ در علم می‌داند و بر خلاف رأی سابق خود که گفته بود تأویل آیات را کسی جز خدا نمی‌داند، رأی قفال را تأویل آیه می‌داند و آن را تصدیق می‌کند.

راسخان در علم، همان اهل ذکرند

پس از آن که ثابت شد خدا و راسخان در علم، عالم به تأویل قرآن هستند، لازم است این بزرگواران شناخته شوند؛ به همین جهت خدای متعال و پیامبر اکرم، آنان را از طریق کتاب و سنت معرفی کرده‌اند تا مسلمانان علاوه بر تأویل و تفسیر قرآن، سایر سؤالات خود را نیز از آنان بپرسند. قرآن کریم در آیه: «... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».^{۶۳} راسخان در علم را معرفی کرده است و مطابق روایات معتبر، منظور از «اهل ذکر» اهل بیت عصمت و طهارت‌اند.

با این حال، متأسفانه برخی از مفسران «اهل ذکر» را به یهود و نصارا تفسیر کرده‌اند. گفتار فخر رازی در تعیین مصداق برای «اهل ذکر» بدین عبارت است: «این که اهل ذکر چه کسانی هستند، وجوه مختلفی برای آن بیان شده است:

یکم: ابن عباس (رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا) گفته‌است منظور از «اهل ذکر»، اهل تورات است؛ «الذِّكْر»، همان تورات است و دلیلش این قول خدای متعال که فرموده است: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ».

دوم: زجاج گفته است: از «اهل ذکر» بپرسید، یعنی: از اهل کتاب بپرسید. آنانی که از معانی و مفاهیم کُتب آسمانی اطلاع دارند؛ زیرا می‌دانند که جملگی پیامبران بشر بوده‌اند.

سوم، منظور از «اهل ذکر»، کسانی هستند که از اخبار گذشته اطلاع دارند؛ زیرا کسی که به چیزی علم دارد، آن را برای دیگران ذکر می‌کند. من (= فخر رازی) می‌گویم: شبهه‌ای که وجود دارد و کفار و مشرکان آن را دستاویز خود قرار داده بودند، این بود که می‌گفتند: خدا بالاتر و بزرگوارتر از این است که پیامبرش یکی از افراد بشر باشد. ضمناً مشرکان بر این باور بودند که یهود و نصارا دارای علم و کتاب آسمانی هستند؛ از این رو، خدای متعال به آنان امر فرمود برای رفع این شبهه، به آنان مراجعه کنند تا سستی و نادرستی آن روشن شود؛ زیرا یهود و نصارا ناگزیر بودند که این شبهه را برطرف کنند.

اشکالات تفسیر فخر رازی از مفهوم «أهل الذّکر»

تبیین و تفسیر فخر رازی از مفهوم «أهل الذّکر»، از جهات متعدّد دارای اشکال است:

یکم: شبهه‌ای که فخر رازی بیان می‌دارد، درست است؛ یعنی کافران مکه می‌گفتند: این محمّد چگونه پیامبری است که هم غذا می‌خورد و هم در بازار رفت و آمد دارد؟ لیکن جای طرح آن در این آیه نیست؛ بلکه در آیه هفتم از سوره فرقان می‌باشد؛ آن‌جا که می‌فرماید: «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ».^{۶۴}

دوم: پاسخ شبهه فوق نیز در این آیه نیست؛ بلکه در سوره فرقان و سوره احقاف است. خدای متعال در آیه بیستم از سوره مبارکه فرقان می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا أَنَّهُمْ لِيَأْكُلُوا الطَّعَامَ وَيَمْشُوا فِي الْأَسْوَاقِ».^{۶۵}

یعنی: و پیش از تو پیامبران خود را نفرستادیم جز این که آنان [نیز] غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند. و نیز در آیات نهم و دهم سوره مبارکه احقاف می‌فرماید: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ..... قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَّا نَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».^{۶۶} مضمون این آیات چنین است: بگو من نخستین پیامبری نیستم که مانند سایر افراد بشر می‌باشم. اکنون که بهانه شما برای ایمان آوردن این (شبهه) است، (از یهودیانی که خودتان آنان را قبول دارید، بپرسید) در این صورت، اگر آنان گواهی دادند که پیامبران گذشته مانند من بوده‌اند و با این حال بنی اسرائیل به آنان ایمان آوردند ولی شما تکبر ورزیدید. (آری، این عمل شما ستم بزرگی است) و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند. سوم: فخر رازی یا هر مفسّر دیگری که به استناد این آیه مسلمانان را نیازمند به سؤال از یهود و نصاری کند، کار ناپسندی انجام داده است. پیامبر خدا مکرراً مسلمانان را از چنین کاری نهی فرموده است. نمونه روایاتی که در این باره نقل شده، بدین قرار است:

۱- «احمد از عبدالله بن ثابت نقل می‌کند که گفت: عمر به حضور پیامبر خدا ﷺ رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! به یکی از دوستانم از طایفه قریظه برخورد کردم. وی مجموعه‌ای از تورات برایم نوشت؛ اجازه می‌فرمایید آن را به عرض شما برسانم؟ پیامبر ﷺ با شنیدن این سخنان از شدت ناراحتی چهره‌اش دگرگون شد. عمر (چون پیامبر را با این حالت مشاهده کرد، از گفته خود پشیمان شد و) گفت: از پروردگاری خدای متعال، دین اسلام و پیامبری محمّد خوشنودیم. هنگامی که پیامبر ﷺ این کلام را شنید، خوشحال شد و فرمود: قسم به کسی که جان محمّد در دست

اوست، اگر موسی در بین شما ظهور کند و از او پیروی کنید، گمراهید. شما امت من و من پیامبر شمایم».^{۶۷}

۲- «جابر از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: از اهل کتاب چیزی نپرسید؛ زیرا: آن‌ها هرگز شما را راهنمایی نمی‌کنند. آن‌ها خودشان گمراهند و اگر از آنان چیزی بپرسید، باطل را به صورت حق جلوه می‌دهند یا حق را به طور کلی انکار می‌کنند. اکنون اگر موسی زنده بود، باید از من پیروی می‌کرد.»^{۶۸}

چهارم: در قرآن کریم هر جا از یهود و نصارا یاد شده، به صورت «اهل الکتاب» است و هر جا از پیروان موسی یاد شده با عنوان «یهود» و یا «بنی اسرائیل» بوده است. علاوه بر این، همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، کلمه «ذکر» بیش‌تر از همه مفاهیم، به «قرآن کریم» اطلاق شده؛ به همین دلیل است که معنکردن «اهل الذکر» به اهل تورات، نامربوط است.

پاسخ یک سؤال

ممکن است این پرسش به ذهن کسی خطور کند که: چرا خدای متعال به صراحت نفرمود که تأویل قرآن را اهل بیت گرامی پیامبر ﷺ می‌دانند؟! یا این که چرا نفرمود مسائل و مشکلات قرآن را از اهل بیت علیهم‌السلام بپرسید، تا مجبور نباشند برای این مهم به سایر آیات قرآن مراجعه کنند؟ پاسخ این پرسش را به دو صورت می‌توان بیان کرد:

یکم: اگر مناقب و منزلت‌های اهل بیت علیهم‌السلام به صراحت در قرآن بیان شده بود، ممکن بود منافقان صدر اسلام یعنی دشمنان هتاک و بی‌باک اهل بیت علیهم‌السلام این‌گونه آیات را از بین ببرند یا آن‌ها را به نفع دیگران تحریف کنند؛ همان‌طور که در هنگام تفسیر آیات این عمل را انجام دادند و آیه تطهیر را که مخصوص اهل بیت علیهم‌السلام است، به همسران پیامبر تفسیر کردند و روایات مربوط به مناقب اهل بیت علیهم‌السلام را تا آن‌جا که توانستند از میان بردند و آن‌جا که نتوانستند چنین کنند، مشابه آن مناقب و منزلت‌ها را برای افراد مورد نظر خود جعل کردند.

این ابی‌الحدید معتزلی، دانشمند با انصاف اهل سنت می‌گوید: معاویه تا توانست از انتشار فضایل علی علیه‌السلام در خاور و باختر جلوگیری کرد و آن‌جا که نتوانست، به جاعلان و سازندگان حدیث دستور داد مشابه این فضایل را برای دیگران جعل کنند و پس از آن، احادیث ساختگی را بر روی منابر برای مردم خواندند و در مکاتب و مراکز آموزشی در کنار تعلیم قرآن به فرزندانشان

آموختند. پس از مدتی، احادیث فراوانی که همگی ساختگی و بهتان بود منتشر شد تا این که این احادیث به دست کسانی رسید که متدین بودند و حدیث دروغ نشنیده بودند؛ به همین جهت آن‌ها را قبول کردند و برای دیگران نقل کردند؛ زیرا گمان می‌کردند درست است و اگر می‌دانستند که باطل و دروغ است، برای کسی نقل نمی‌کردند.^{۶۹}

دوم: خدای متعال مسلمانان را به بهترین وجه به سوی بندگان صالح خود راهنمایی فرموده است؛ زیرا معرفی اهل بیت علیهم‌السلام و کمالات آنان به صورت یک پارچه و همزمان و در ضمن بیان عظمت قرآن درج گردیده است. آیات ذیل بخشی از این حقایق را بیان می‌کند:

۱- اهل بیت علیهم‌السلام پاک و معصوم هستند: « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً ».^{۷۰}

۲- روح و حقیقت قرآن در لوح محفوظ قرار دارد: « بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ».^{۷۱}

۳- در لوح محفوظ همه چیز ثبت شده و می‌شود: « وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ »؛ « لَا رَطْبٍ وَ لَا يَأْسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ».^{۷۲}

۴- کسی جز اهل بیت علیهم‌السلام از حقیقت و روح قرآن آگاهی ندارد: « إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ».^{۷۳}

۵- اهل بیت علیهم‌السلام به اذن خدا به لوح محفوظ دسترسی دارند: « قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنِكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ».^{۷۴}

۶- اهل بیت علیهم‌السلام برای پاسخگویی به مشکلات شایستگی دارند: « فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ».^{۷۵}

با توجه به این توضیحات، مشخص می‌شود که منظور از «ذکر» قرآن است و «اهل الذکر» اهل قرآن می‌باشند و اهل قرآن کسانی هستند که به حقایق و اصل قرآن دسترسی دارند. آری، کسی دارای این مقام نیست جز «مطهرون» که همان اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام می‌باشند. بنابراین، کسانی تاویل قرآن را می‌دانند که به کتاب مکنون دسترسی داشته باشند؛ یعنی اهل بیت علیهم‌السلام. بنابر این، راسخان در علم آنان‌اند.

دانش «راسخان در علم» اکتسابی نیست

در بحث‌های پیشین بیان شد که از منظر برخی از اهل سنت، عالمان، دانشمندان و مفسران قرآن جزو «راسخان در علم» هستند. در مباحث مربوط به «تأویل»، آیاتی ذکر شد که دلالت دارند علم «تأویل» اکتسابی نیست و خدای متعال آن را به پیامبران و اولیای خاص خود تعلیم فرموده است. در تأیید این مطلب و تأکید بر این که علم به حقایق قرآن نیز اکتسابی نیست و خدای متعال آن را به پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام عطا فرموده است، آیاتی از قرآن کریم به عنوان شاهد و دلیل بیان می‌شود:

« وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ ». ^{۷۶}

یعنی: کسانی که دانش به آن‌ها داده شده، آن‌چه را بر تو نازل شده، درست می‌بینند.

« بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ». ^{۷۷}

یعنی: این (قرآن) در سینه کسانی که به آن‌ها دانش عطا شده، آیات روشن و واضحی است.

آیات فوق به این موضوع دلالت دارد که دانش فهم حقایق قرآن به افراد خاصی عطا شده و آن بزرگواران تمام آن‌چه بر پیامبر نازل شده و یا کلیه آیات قرآن را درست و روشن می‌بینند و چیزی از آیات متشابه یا محکم، از این حکم استثنا نشده است و این مقام جز برای همان پاکانی که در آیات قبل معرفی شدند شایسته نیست. و به عبارتی دیگر، آن‌چه برای دیگران مشکل و متشابه است، برای کسانی که به آن‌ها علم عطا شده روشن و واضح است.

روایات مربوط به راسخان در علم

روایاتی که با مطالعه آن‌ها راسخان در علم را می‌توان شناخت، بر سه دسته تقسیم می‌شود.

یکم: روایاتی که صراحتاً با عبارت «الراسخون فی العلم» بیان شده‌است. در این باره جملاتی در نهج البلاغه وجود دارد؛ آن‌جا که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: « أَيْتَنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا كَذِبًا وَ بَغِيًّا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَى ». ^{۷۸}

یعنی: آنان که به جای ما خود را راسخان در علم می‌دانند، کجايند؟ ادعای آنان دروغ و ستمی است بر ما. زیرا خدا ما را برتری داده و آنان را فرود آورده، به ما نعمت‌ها عطا فرموده و آن‌ها را محروم ساخته است؛ ما را (در محیط امن خود) جای داده و آنان را (از این محیط) خارج ساخته است. هدایت و راهنمایی از ما

خواسته می‌شود و رهایی از کوری و گمراهی از ما تقاضا می‌گردد.

دوم: روایاتی که مصادیق راسخان در علم را به عنوان هم‌تای قرآن معرفی می‌کند. برای نمونه به این روایت توجه کنید:

«أَنَّهُ عليه السلام قَالَ فِي مَرَضٍ مَوْتِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ يُوشِكُ أَنْ أُقْبَضَ سَرِيعاً فَيَنْطَلِقَ بِي وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْذِرَةً إِلَيْكُمْ أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاسْأَلْهَا مَا خَلَفْتُ فِيهِمَا».^{۶۱}

یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری که منجر به وفات ایشان شد فرمود: ای مردم! نزدیک است به زودی قبض روح شوم و به جانب پروردگار خود بازگردم، پیش‌تر نیز در این باره با شما سخن گفتم تا این که برای شما حجتی باشد. آگاه باشید که در میان شما کتاب پروردگار و عترتم یعنی اهل بیتم را جانشین قرار دادم، سپس دست علی علیه السلام را بلند کرد و فرمود: این علی علیه السلام همراه قرآن است و قرآن با علی علیه السلام است این‌ها از هم جدا نمی‌شوند تا (در قیامت) در کنار حوض بر من وارد شوند (آن روز در مورد رفتار ائمه) از آن‌ها سؤال می‌کنم. با دقت در این روایت این موضوع مشخص می‌شود که: کسی که تا قیامت همراه قرآن است، قطعاً به تأویل قرآن دسترسی دارد و مصداق «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» است.

نمونه دیگر این دسته از روایات، حدیث معروف و متواتر ثقلین است که ابن حجر هیثمی آن را با عبارات مختلف در کتاب الصَّوَاعِقُ الْمُحْرَقَةُ نقل می‌کند و می‌افزاید: «حدیث تَمَسُّك (به قرآن و عترت) از طرق متعدّد و توسط بیش از بیست نفر از اصحاب نقل شده است که بعضی آن را در حَجَّةُ الْوَدَاعِ در عرفه، بعضی در مدینه در هنگام بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله، بعضی در غدیر خم و بعضی هنگام مراجعت از طائف از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. ابن حجر اضافه می‌کند که: به قرآن و عترت «ثَقْلَيْنِ» می‌گویند زیرا: «ثَقَلٌ» هر چیز گران بها، شرافتمند و بدون عیب است و این دو، چنین هستند، زیرا: هر یک معدنی می‌باشند از علوم و اسرار و حکمت‌های عالی و احکام شرعی، و به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله اَمَّتْ اسلامی را بر اقتدا و تمسک به آن‌ها و تعلّم از آن‌ها امر فرموده است. بعضی گفته‌اند: کتاب و عترت به خاطر وجوب رعایت حَقَّشان «ثَقْلَيْنِ» نامیده شده‌اند. و اصرار بر پیروی اهل بیت علیهم السلام به این جهت است که آنان به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آشنایی کامل دارند. زیرا تا قیامت از قرآن جدا نمی‌شوند و این موضوع را حدیثی که فرمود: «به آن‌ها چیزی نیاموزید، که عالم‌تر از شما نیستند» تأیید می‌کند. و با این توصیف، آنان از سایر دانشمندان و عالمان

تمتایز شدند زیرا: خداوند هرگونه آرایش را از آن‌ها زدوده و پاکشان فرموده است.^{۸۰} سوّم: روایاتی که در آن‌ها مصادیق راسخان در علم با عنوان مجاهد برای تأویل قرآن معرفی شده‌اند. تعدادی از این روایات در مبحث «تأویل» ذکر شد و اکنون روایت دیگری از این دسته نقل می‌شود:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فَانْقَطَعَتْ نَعْلُهُ فَخَلَفَ عَلِيٌّ يَخْصِفُهَا، فَمَشَى قَلِيلًا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُفَاتِلُ عَلِيًّا تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلَتْ عَلِيٌّ تَنْزِيلَهُ، فَاسْتَشْرَفَ لَهَا الْقَوْمُ وَفِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: اِنَّا هُوَ؟ قَالَ «لا» قَالَ عُمَرُ اَنَا هُوَ؟ قَالَ: لا، وَلَكِنْ خَاصِفُ النَّعْلِ يَعْنِي عَلِيًّا»^{۸۱}

یعنی: ابوسعید خدری می‌گوید: همراه پیامبر ﷺ خدا بودیم که بند کفش ایشان پاره شد و علی (علیه السلام) مأمور شد تا آن را تعمیر کند. آن‌گاه پیامبر ﷺ شروع به قدم زدن کرد و سپس فرمود: یکی از شما برای تأویل قرآن پیکار می‌کند؛ همان‌طور که من برای تنزیل قرآن جنگ کردم. عده‌ای برای این که بدانند آن شخص کیست، بر پا خاستند، از جمله ابوبکر و عمر. ابوبکر پرسید: آیا آن شخص منم؟ پیامبر ﷺ فرمود: خیر؛ عمر نیز عرض کرد: آن شخص من هستم؟ پیامبر ﷺ فرمود: خیر؛ آن شخص، همین کسی است که دارد کفش را تعمیر می‌کند؛ یعنی علی (علیه السلام)! آن‌گاه همگی به طرف علی (علیه السلام) رفتیم و به او تبریک گفتیم؛ لیکن علی (علیه السلام) سرش را بلند نکرد. گویا پیش تر این موضوع را از پیامبر ﷺ شنیده بود.

از مفاد این روایت، می‌توانیم به این حقیقت پی ببریم که حضرت علی (علیه السلام) مصداق بارز «الراسخون فی العلم» است؛ زیرا: به تأویل قرآن علم دارد؛ و اگر چنین نبود، به جنگیدن برای تأویل قرآن مأمور نمی‌شد.

سرچشمه انحراف

با دلایلی که ذکر شد، کاملاً مشخص می‌شود که راسخان در علم، اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشند و آنان‌اند که تأویل آیات قرآن را می‌دانند. اکنون جای این پرسش باقی است که: چرا نحوه قرائت این آیه طوری ثبت شد که از آن معنای نادرستی فهمیده شود؟ پاسخ این است که معنی درست آیه با اعمال حاکمان صدر اسلام انطباق نداشت و موضوع از این قرار بود که: افرادی برای اطلاع و فهم بعضی از آیات قرآن، به مرکز حکومت اسلامی روی می‌آوردند و سؤالات خود را درباره آیات قرآن

مطرح می‌کردند؛ لیکن زمامداران که از پاسخ دادن ناتوان بودند و به جای جواب، انواع مجازات‌های بدنی، مالی و اجتماعی را برای سؤال‌کننده تصویب و اجرا می‌کردند؛ به همین جهت و برای درست جلوه‌دادن اعمالشان، آیه مورد بحث را این چنین قرائت کردند تا مفهومی این باشد که جز خدا کسی تأویل آیات را نمی‌داند و ندانستن معنای آیات برای حاکمان کسر شأن نباشد. ضمناً کسی هم به فکر پیدا کردن راسخان در علم نیفتد.^{۸۲}

مباحثی در باب شأن نزول

مفسران، شأن نزول آیه را به صورت‌های مختلفی نقل کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها به قرار ذیل است:

۱- عده‌ای از یهودیان به محضر پیامبر ﷺ رسیدند و حروف مقطعه «الم» را دست‌آویز خود قرار داده، گفتند: طبق حساب آبد، دوران بقای امت تو بیش از هفتاد و یک سال نیست. پیامبر ﷺ برای جلوگیری از سوء استفاده آن‌ها فرمود: چرا همه حروف مقطعه را حساب نمی‌کنید؛ سپس آیه فوق نازل شد.

۲- جمعی از نصاری نجران خدمت پیامبر خدا ﷺ رسیدند و تعبیر قرآن را درباره مسیح یعنی «کَلِمَتُهُ» و «رُوحٌ مِنْهُ» دست‌آویز خود قرار داده، می‌خواستند برای مسأله «تثلیث» و «خدایی» مسیح از آن سوء استفاده کنند؛ آیه فوق نازل شد و به آن‌ها پاسخ داد.

صاحب تفسیر المنار در این‌باره نوشته است: آن چه مفسران درباره شأن نزول آیه از اهل نجران درباره جملات «کَلِمَتُهُ» و «رُوحٌ مِنْهُ» بیان کرده‌اند، باعث جلوگیری از تفسیر خود آیه نشده است؛ یعنی مفسران با وجود تشابه بودن آیه باز هم به تفسیر آن پرداخته‌اند. مسلمانان بر فهم معنای آیه اتفاق نظر دارند و آن چه درباره سبب نزول آیه و حروف مقطعه از یهود نقل کرده‌اند، نادرست است؛ زیرا: اولاً روایت از کلبی نقل شده؛ ثانیاً حروف معجم و دلالت آن بر بقای امت اسلام (که در بعضی از تفاسیر ذکر شده) تأویل آیات به حساب نمی‌آید، چون آن‌ها آیه نیست.^{۸۳}

چکیده مطالب

- کلیه آیات قرآن دارای «تنزیل» و «تأویل» است. «تنزیل» مربوط به ظاهر قرآن و «تأویل» مسائل و وقایعی است که ریشه‌اش در قرآن است.
- علم تأویل اکتسابی نیست، بل که موهبتی است.
- حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام برای تأویل قرآن با ناکثان، قاسطان و مارقان مبارزه کرد.
- عده‌ای آیات قرآن را براساس انحرافات درونی خود تأویل می‌کنند. قرآن کریم از آنان به عنوان: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» نام برده است.
- دلایل متعددی وجود دارد که «واو» در جمله «والرأسخون فی العلم» عاطفه است. به همین جهت در آیه مورد بحث نباید پس از لفظ جلاله «إِلَّا اللَّهُ» وقف صورت پذیرد.
- راسخان در علم، چنان که بعضی پنداشته‌اند، عالمان، دانشمندان و مفسران قرآن نیستند؛ بلکه آنان منحصرند به اهل بیت علیهم السلام آن بزرگواران تأویل آیات قرآن را می‌دانند.
- اهل بیت علیهم السلام تا قیامت از قرآن جدا نیستند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- آل عمران/۷.
- ۲- فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر، ج ۷، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.
- ۳- هود/۱.
- ۴- بقره/۷۰.
- ۵- اسراء/۲۳.
- ۶- کهف/۲۸.
- ۷- تکویر/۲۹.
- ۸- فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۸۱.
- ۹- رشیدرضا، سیدمحمد، المنار، ج ۳، ص ۱۶۹.
- ۱۰- همان، ص ۱۸۱.
- ۱۱- یوسف/۶.
- ۱۲- کهف/ ۶۵ - ۸۲.
- ۱۳- اعراف/۵۲.
- ۱۴- ق/۲۰.
- ۱۵- متقی هندی، علاءالدین علی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶، حدیث ۳۶۳۴۷.
- ۱۶- همان، ص ۱۰۷، حدیث ۳۶۳۵۱.
- ۱۷- ابن ابی‌الحدید، عزالدین عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۰۴.
- ۱۸- مسعودی، مروج الذهب، ص ۷۳۸.
- ۱۹- ابن ابی‌الحدید، عزالدین عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۰۶.
- ۲۰- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴.
- ۲۱- توبه/۷۴.
- ۲۲- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۹۰.
- ۲۳- فتح/۱۰.
- ۲۴- جن/۱۵.
- ۲۵- ابن ابی‌الحدید، عزالدین عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۸۳.
- ۲۶- ترمذی، محمد بن عیسی، السنن، ج ۵، باب ۹۴، حدیث ۳۸۱۹؛ نسائی، احمد بن شعیب، السنن، ج ۸، ص ۱۱۶؛ مسلم بن حجاج، صحیح، ج ۱، کتاب ایمان؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳؛ ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، السنن، حدیث ۱۱۴.
- ۲۷- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۹، ص ۷۲.
- ۲۸- توبه/۷۴.
- ۲۹- توبه/ ۱۲.
- ۳۰- آل عمران/۷.

- ۳۱- اسراء/۳۵.
- ۳۲- اسراء/۲۳.
- ۳۳- قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، فَصَّ هَارُونِي، ص ۱۰۹۶.
- ۳۴- عفيفي، أبوالعلاء، شرحي بر فصوص الحکم، فَصَّ هَارُونِي، ص ۳۴۴.
- ۳۵- يوسف/۴۰.
- ۳۶- كهف/۲۸.
- ۳۷- شعراء/۳.
- ۳۸- کافرون/ ۱ و ۲.
- ۳۹- فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۸۹.
- ۴۰- همان، ج ۱۴، ص ۱۱۴.
- ۴۱- رشیدرضا، سیدمحمد، المنار، ج ۳، صص ۱۷۴-۱۷۲.
- ۴۲- فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۸۹.
- ۴۳- رشیدرضا، سیدمحمد، المنار، ج ۳، ص ۱۷۷.
- ۴۴- فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۸۹.
- ۴۵- رشیدرضا، سیدمحمد، المنار، ج ۳، ص ۱۷۷.
- ۴۶- همان، ص ۱۶۷.
- ۴۷- فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۹۰.
- ۴۸- رشیدرضا، سیدمحمد، المنار، ج ۳، ص ۱۸۱.
- ۴۹- فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۸۱-۱۸۰.
- ۵۰- همان، ص ۱۹۰.
- ۵۱- رشیدرضا، سیدمحمد، المنار، ج ۳، ص ۱۸۲.
- ۵۲- فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۹۰.
- ۵۳- رشیدرضا، سیدمحمد، المنار، ج ۳، ص ۱۷۹.
- ۵۴- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدرُّ الْمُنْتَوْرُ، ج ۲، ص ۷.
- ۵۵- همان، ص ۸.
- ۵۶- اعراف/۱۸۷.
- ۵۷- فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۹۱.
- ۵۸- رشیدرضا، سیدمحمد، المنار، ج ۳، ص ۱۶۷.
- ۵۹- همان، ج ۳، ص ۱۸۱.
- ۶۰- اعراف/۵۴.
- ۶۱- فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر، ج ۱۴، ص ۱۱۴.
- ۶۲- همان، ص ۱۱۵.
- ۶۳- نحل/ ۴۳ : انبیاء/۷.

- ۶۴- فرقان/۷.
- ۶۵- فرقان/۲۰.
- ۶۶- احقاف/ ۹ و ۱۰.
- ۶۷- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۸.
- ۶۸- همان.
- ۶۹- ابن ابی الحديد، عزالدین عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۱، ص ۴۴.
- ۷۰- احزاب/۳۳.
- ۷۱- بروج/ ۲۱ و ۲۲.
- ۷۲- یس/ ۱۲؛ انعام/۵۹.
- ۷۳- واقعه/ ۷۹-۷۷.
- ۷۴- رعد/۴۳.
- ۷۵- نحل/۴۳؛ انبیاء/۷.
- ۷۶- سبأ/۶.
- ۷۷- عنکبوت/۴۸.
- ۷۸- نهج البلاغة، خطبه ۱۴۴.
- ۷۹- ابن حجر هیثمی، الصواعق المُنحرقة، ص ۱۲۶.
- ۸۰- همان، ص ۱۵۱.
- ۸۱- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۹۰، حدیث ۴۶۷۹، ابن ابی الحديد، عزالدین عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۲۰۷ و با اختلاف عبارات، ر.ک: متقی هندی، علاءالدین علی، کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۶ و ۱۰۷، ترمذی، محمد بن عیسی، سنن، ج ۵، حدیث ۳۷۹۹، احمد بن حنبل، المسند، ج ۳، احادیث ۱۰۸۶۵، ۱۰۸۹۶ و ۱۱۳۶۴.
- ۸۲- برای اطلاع از مشروح این وقایع، به این مدارک مراجعه شود: سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور، ج ۲، صص ۷ و ۸ و ذیل آیه ۱۷۶ سوره نساء؛ زمخشری، جارالله، الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۳ و ۷۰۴؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن، ج ۲، ص ۲۸۴؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۲۱۱۴؛ ابن ابی الحديد، عزالدین عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۲، ص ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، حدیث شماره ۱۳۳۰ و ج ۵، احادیث شماره ۱۷۶۷۰، ۱۷۸۶۹، ۱۷۸۷۰، ۱۸۴۰۳ و ۱۹۷۹۸.
- ۸۳- رشیدرضا، سیدمحمد، المنار، ج ۳، ص ۱۸۰.

منابع و مأخذ:

- علاوه بر قرآن کریم و نهج البلاغة؛
- ابن أبي الحديد، عزّالدين عبدالحميد، شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، ۱۹۵۹م.
- ابن حجر هيثمي، الصواعق المحرقة، چاپ دوم، قاهره، ۱۹۶۵م.
- ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقيق علي محمد بجاوي، مكتبة نهضة، مصر، بی تا.
- ابن ماجه قزوینی، محمد بن يزيد، السنن، با تعليقات: محمد فؤاد عبدالباقي، ۱۳۷۲ق.
- احمد بن حنبل، المسند، چاپ مكه، دارالباز، ۱۴۱۴ق.
- بخاری، محمد بن اسماعيل، صحيح البخاری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- ترمذی، محمد بن عیسی، السنن، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۰ق.
- رشیدرضا، سیّدمحمد، تفسیر المنار (تقریرات درس شیخ محمد عبده)، چاپ دوم، دارالمعرفة، بیروت، بی تا.
- زَمَخْشَرِي، جارالله، الكشاف، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۳۶۶ق.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور، بیروت، ۱۹۸۳م.
- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج، چاپ نعمان، نجف، ۱۹۶۶م.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نشر اساطیر، ۱۳۶۲ش.
- عفیفی، أبوالعلاء، شرحی بر فصوص الحکم، ترجمه دکتر نصرالله حکمت، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۸۶ش.
- فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیر، المطبعة البهیة المصریة، بی تا.
- قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶ش.
- متقی هندی، علاءالدین علی، کُنزُ الْعَمَالِ، مؤسسه الرسّالة، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ش.
- مسلم بن حجّاج، صحیح، بیروت، ۱۳۷۴ق.
- نسائی، احمد بن شعيب، السنن، بیروت، ۱۳۴۸ق.